

# نقد و بحث



## ارزش میراث صوفیه

تالیف آقای دکتر عبدالحسین زرین کوب استاد دانشکده ادبیات و علوم  
انسانی دانشگاه تهران

چاپ اول سال ۱۳۴۴ ناشر انتشارات آریا

-۱۲-

باری، روح اول عبارتی دیگر از همان عقل اول و به تعبیری وجود عام و منبسط و یا فیض مقدس و یا حق مخلوق به و یا قلم اعلا و لوح محفوظ نامیده شده است. اصطلاحات دیگری مانند: جوهره و مشیت و نور محمدی تعابیری از صادر اول میباشد که همگی از حیث ذات و تعیین واقع و نفس الامری يك حقیقت است که بجهت و اعتبارات مختلف مورد ملاحظه قرار گرفته و به سبب هراعتبار و لحاظی، بیکی از اصطلاحات برشمرده بالا، موسوم است. فی المثل نخستین صادر از خدایتعالی عقل نام دارد زیرا خود و ذات الهی را تعقل میکند و همین صادر نخست بنور محمدی موسوم است زیرا هدایت تکوینی و وجود کلیه موجودات در مقام علیت و معلولیت از اوست چنانکه از این پیش مورد بحث واقع شد، این نور یعنی وجود همه معلولات امکانیه و مثل برزخیه و عقول طولیه و برابر و

☆ آقای دکتر غلامحسین رضا نژاد (نوشین) و کهل پایه ۱ دادگستری - از محققان صاحب نظر

مناصر

نیز نفوس کلیه و عوالم طبایع و اجسام، میباشد و هدایت آنان هم، از این نور بوده و ناظر بهمین مقوله است فرمایش علی علیه السلام: « علمنی رسول الله ص الفباب من العلم، وفتح لی من کل باب الفباب» و معنی مدینه العلم بودن پیغمبر ص و باب بودن علی ع نیز از جهت قوس صعودی دارای همین معنی است زیرا در مقام ارتقاء نفس بمقامات تبتل و فنا و انقطاع کلی از ماسوی، پس از سیر از نفوس کلیه الهیه که شأن ائمه شیعه اثنی عشریه است، میتوان بمقام عقل و از آن بعقل کلی رسید و عقل هم بنوبه خود صادر اول از ذات الهی است و معنی این سخن که پیغمبر ص فرمود: « ادبنی ربی واحسن تأدیبی » اینست که ادب تکوینی صادر نخست با عقل اول از مقام پروردگاری است که از حیث قوس نزول هم صادق است .

امام معنی اول مخلوق بودن قلم، باعتبار تسطیر کلمات وجودیه بر صحنه هستی و ایجاد مخلوقات بعد از آن است و لحاظ لوح بودن اول مخلوق به سبب قابلیت ذاتی و تعیینی اوست برای اخذ و بودن و عاء کلمات وجودیه و حفظ حقیقت اعیان و ماهیات امکانیه در آن که باعتباری ام الکتاب هم نامیده شده است زیرا مادر و اصل و اساس دفتر وجود و سجل هستی میباشد و نیز حق مخلوق به، بدین ملاحظه نام دارد که حقیقت اعیان مخلوقات بسته بدو و خمیرمایه کلمات وجودیه و تکوین عوالم خلقیه است و اصطلاح مشیت هم در احادیث و اخبار وارد و خلق اول بودن آن بدین بیان که: « ان الله خلق الاشیاء بالمشیة و خلق المشیة بنفسها » یعنی همانا خدای تعالی اشیاء را بمشیت و مشیت را بنفس خود آفرید. بدین بیان است که تمشی اشیاء و امور از حیث علت ذاتی منوط و مربوط بدان است و اصطلاح جوهر هم که در حدیث دیگری از آن به « ماء » یعنی آب تعبیر شده بجهت اولیت آن است در خلقت اشیاء وجودیه که کریمه قرآنی بر آن دلالت دارد: « ومن الماء کل شیء حی » و این حیات همان نفس وجود است که بجعل اولی و ذاتی از علم و کمال و احاطه و سریان و سمع و بصر و کلام تکوینی برخوردار بوده، بلکه نفس هر یک از آنها می باشد و بقاعده سنخیت صادر و مصدر هر یکی عین وجود و هم لحاظی از آنست .

پس، محقق میگردد که عبارت آقای دکتر زرین کوب در کتاب مورد نقد باینکه « کوتاه فکری یا اجتناب صوفیه از شنعت مخالفان سبب شده که آنان خاصه در سه چهار قرن اخیر، وحدت و اتحاد را که مقصد نهایی سلوک عرفانی است فقط بانور مجمدی و وجود پیغمبر ممکن شمارند » از روی صرف بی اطلاعی است و عدم بصیرت او را بعقائد صوفیه میرساند! نه فقط کوتاه فکری یا ترس از شنعت مخالفان سبب یا دلیل این عقیده اتحاد با وجود پیغمبر و نور مجمدی- نیست بلکه غایت قصوی و اعلام مرتبه کمال و منتها درجه تعالی و ارتقاء، رسیدن بمرتبه آن نور مقدس و حقیقت فاخره انسانیت و خلافت و مظهریت نامه حضرت

حق میباشد که از اوان بعثت حضرت محمد ص در میان همه صوفیه و متشرعه و حکماء و عرفا و متکلمان شایع بوده و به برخی از صوفیه خاصه در سه چهار قرن اخیر مر بوطنمی باشد. از صبح ازل بوده و تا شام ابد خواهد بود.

### ۳- یکی بودن شریعت و طریقت در نهایت مقصد

در قسمت اخیر عبارت مندرج در ارزش میراث صوفیه بعنوان بالانیز، نویسنده کتاب دچار خطب‌هایی تمام شده که هر چند با مقدمات و مبانی غلطی که آورده سازگار است، اما با حقیقت موضوع و هدف عرفان و سلوک از این طریق، با التفتات بتوضیحات اساسی در دو قسمت مذکور، نامنتطب و غیر موافق میباشد زیرا:

اولاً نهایت مقصد عرفان، نه شریعت است و نه طریقت. بدلیل اینکه این هر دو وسیله و آغاز کار و شروع در سلوک میباشد و مقصد واقعی عارف، حقیقت است که برتر از هر دو میباشد. بقول عارف مشهور شیخ عزیزالدین نسفی، در کتاب انسان کامل: شریعت گفت انبیاء و طریقت کرد انبیاء و حقیقت دید انبیاء است. پس شریعت و طریقت مقدمه واجب و لازم حقیقت میباشد زیرا حقیقت مقصد نهایی است و برای وصول بدان باید از مبدأ شریعت حرکت کرد و همه اعمال و اذکار قلبی و قالبی را بانیت درست و پاک انجام داد. بقول فقهای گرامی، لاتفعل و افعل و یجوز و لایجوز را بنحو کامل و وافی تمام کرد و احکام خمسه تکلیفیه را آنطور که شارع آورده است بعمل آورد و همینکه بر اثر تلقین و تکرار، مقامات شریعت، در وجود انسان داخل و در باطن و ضمیر ناخود آگاه او مرکوز گردید و آدمی بتمامی احکام و دستورهای شرع از باب ملکه راسخه و صفت بطی الزوال در مقام عمل به ارکان و اعضاء چیرگی یافت آنگاه شریعت را بپایان رسانده و با حفظ حدود و اجرای عبادی احکام و اوامر و نواهی آن، در قلمرو طریقت پانهاده است، و از این مقام به بعد اعمال خود را بمعیارهای کافی تری سنجیده و وظائف طاعات و اذکار قلبی و وسائط ربط و پیوند او گسترده تر و بیشتر میشود و چون مقصد حقیقت و از مفهومات مشکله میباشد با اجرای احکام طریقت، بهر کیفیتی از حقیقت که دست یابد، برتر و پر کیفیت تر از آن پیش پایش آشکار می شود و هم چنان طی طریق می کند و در همه این طرق، مفهوم حقیقت برایش برتر و والاتر شده و الی غیر النهایه پیش میرود و بقول کریمه قرانی: «واعبدحتی یأتیک الیقین» تا زمان مرگ در هر مرتبه و مرحله ای، مقصد برای شخص و اصل وسیله و طریق وصول بمقصد دیگری میگردد و بدین اعتبار که حقیقت مقول به تشکیک است و برای هر سالک طریق الی الله مفهومی ویژه دارد بنا بر این بقول عارف غزل پرداز، حافظ شیراز:

این راه را نهایت، صورت کجاتوان بست      کش صد هزار مقصد، پیش است در بدایت

بدین ترتیب، طی منزل و طریق میکند تا در طریقت بمرحله فنای افعال و صفات میرسد و در این مقام برای سالک الی الله، انقطاع کلی از ماسوی الله دست میدهد و از اینکه عالم بفنای افعال و صفات خود در افعال و صفات باریتعالی است نیز فانی میشود و بقول کاملان از عرفا، بمقام فناء عن الفناء و مرتبه فنانی ذات و بقای فی الله میرسد و راز حدیث قدسی: «خلقتم للبقاء لالفناء»، را بالذات ادراک میکند. اما در این مقام نیز، شریعت و حدود و احکامش با اوست و هم طریقت و شروط و اذکارش بنا بر این در وصول بحقیقت، اعمال و اذکارش بکیفیت دیگری ظهور می یابد و تکلیف و وظیفه اش سنگین تر میشود و حسنات ابرار، برای آنکه مقرب خداست، به سئیات تبدیل میگردد. از همین نکته میتوان دریافت، که سنگینی بارتکالیف و احکام بردوش اولیاء الله بیشتر است بقول مرثیه پرداز معروف محتشم کاشانی:

برخوان غم، چو آدمیان را صلا زدند      اول، صلابه سلسله انبیا زدند!  
 نوبت باولیا چو رسید، آسمان طپید      زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند!  
 بنا بر این اصل اصیل و عقلانی، که در بزم حقیقت هر که مقرب تر است جام بلایش بیشتر دهند شدت ابتلاء بمصائب در انبیاء و اولیاء نسبتی بیشتر از غیر آنان دارد و از این روست که اکثر انبیاء و اولیاء مقتول و مسموم و یا مصلوب و مصلوم شده اند.

باری، نتیجه مباحث بالا اینست که شریعت نیز همچون طریقت هدف و مقصد نهایی سالک و عارف نیست و ایندورا نهایت و مقصد دانستن عین خطا و عدم درک حدود هر یک میباشد، و بادید علمی و بصیرت عرفانی و قرآنی ایندو را فقط باید وسیله و طریق دانست نه هدف و مقصد نهایی اطلاق لفظ هدف و مقصد بدین دو، از باب توسع در مفهوم حقیقت و مقول به تشکیک بودن آن است و همان اولی که بحدیث نبوی توسل کرد که: «الشریعة اقوالی، والطریقة افعالی، والحقیقة احوالی» باید باین نکته توجه داشت که حال دارای معنی و مفهومی غیر از مقام است. زیرا حال برای صاحب حال نمی باید ولی مقام صفت راسخه صاحب مقام است و تناسب احوال با حقیقت به سبب همان مقول به تشکیک بودن مفهوم حقیقت است که هر مرتبه و مفهومی از آن، متناسب با وضع سالک، حال و برای کسیکه در آن منزل متوقف شود مقام محسوب است. بنا بر این در کلام معجز نظام خواجه کائنات، حقیقت، احوال اوست نه مقام زیرا هر مفهوم مقول به تشکیک از همین صفت حال برخوردار میباشد و اطلاق لفظ مقام بر آن از مسامحه و قصوری خالی نیست و شأن پیام بر اسلام ص از مسامحه و قصور بدور میباشد. نیز لازمه مقام خاتمیت و مطهریت تامه پیغمبر و خلافت کبرای او از خداوند متعال مقتضی سیر در نهایات و وصول بغایت الغایات میباشد و هر یک از این مراتب، برایش حال است در صورتیکه برای اولیاء او مقام است. از

اینجا میتوان به نکته دقیق‌تری رسید که فرمود :

«لی مع الله حالات، لایسعی فیها ملک مقرب، اونبی مرسل» یعنی مرا با خدایم حالاتی است که هیچ فرشته مقرب درگاه احدیت و هیچ پیامبری در آن حالات با من نمی‌گنجد و اگر بجای لفظ حالات در حدیث مزبور، چنانکه برخی از محدثان ضبط کرده‌اند، کلمه «وقت» بگذاریم، معنی آن تغییر نمی‌کند زیرا هم در مصطلحات عرفانی و هم از حیث مفهوم میتوان هر دو لفظ را در آن حدیث نبوی استعمال کرد .

ثانیاً - با توجه باینکه شریعت و طریقت، هر دو مقدمات لازم برای وصول بحقیقت است و از این دو بعلم‌الیقین و حق‌الیقین تعبیر کرده‌اند، بنابراین میتوان حقیقت را عبارت از عین‌الیقین دانست زیرا فی نفس الامر حقیقت یعنی دید انبیاء یا عارف واصل و اولیاء کامل و مکمل. پس عبور از این دو صراط بمنزله گذشت از مقدمات و رسیدن بدیار و قلمرو اطلاق است و با عنایت بدین نکات میتوان دریافت که مرد ربانی پرورای دنیای مقدمات است و در اوقات و حالات خوش خود، بفنای کلیه و انقطاع از تعینات دست یافته است. حق را بدیده حال و مقام می‌نگرد و اعتبارات سلوکی خویش را من حیث‌التعین، مضمحل و فانی در اعتبارات من حیث‌الحقیقه کرده و از پلهای مجازات امکانیه عبور نموده است و در بوم و برخوش آب و هوای ظهورات حقیقه، بتجلی شهودی حق در صورت مظاهر، نائل آمده است. عارف سالک، در این حالت از مظهریت غالبه اسم «الظاهر» بسوی غلبه مظهریت اسم «الباطن» طی مرحله کرده و احکام شریعت و حسن متابعت از گفتار و کردار انبیاء در وجود او بصفت راسخه و ملکه بطئی الزوال در آمده است. پس اقرار بزبان و بیان و عمل بجوارح و ارکان، در نفس او رسوخ یافته و نتیجه اعمال او در عالم حقیقت، تابع مقدمات مذکوره وی در جهان شریعت و طریقت است، یعنی از جزیی و مقید بسوی کلی و مطلق رفته، و باصطلاح عارفان، از تلوین بمقام تمکین رسیده است، سپس با ارتقاء مداوم در مرحله اخیره مجدداً بتلوین بعد التمکین یا حالات عود بر میگردد و این مقام ویژه کاملان از اولیاء الله است، که بتشریف حمل امانت نائل شده، مصداق واقعی ورثه الانبیاء و الامین من عند الله می‌باشند .

حال اگر سخن را بعبارت آقای زرین کوب نقل کنیم، در می‌یابیم که ایشان طریقت را که همانند شریعت - با خصوص عمل بدان - که هر دو مقدمات و وسائل نیل بحقیقت است، مقصد نهایی میدانند و این معنی مفید اینست که وی با اصطلاحات لفظیه قوم و فریق آشنا نیست و بسودای عبارت پردازی، قلم در دست بجنبش می‌آورد لاجرم طبق صریحه فرقانی بمتابعت از ظن ره می‌سپرد و «ان الظن لایعنی من الحق شیئاً» .

ثالثاً - مقصود سالک از رفتن راه شریعت و طریقت، که طبق مباحث فوق هر دو وسیله و مقدمات نیل بحقیقت می‌باشد، اینست که از منازل کثرات که ناشی از استغراق و انصراف

وجهه نظر اویجزئیات است بگذرد و بسر منزل وحدت گام نهد .  
عارف واصل در این مقام، از تعین و هستی مجازی خویش وارسته ، بقرب حضرت  
احدیت و جمع و وجود پیوسته است بقول مولانا جلال الدین:

قرب حق، از قید هستی رستن است      نی بیالا و به پایین رفتن است .  
باری، چون حقیقت عبارت از ظهور ذات حقتعالی بر عارف کاملی که مقدمات لازمه  
این تجلی و ظهور را بدرستی با تمام رسانده، و به محو کثرات امکانیه بعین الیقین تسوفیق  
یافته است، پس در واقع هستی مجازی سالک ، مانع راه و حجاب دیدار اوست، و تا بنفای  
کامل این هستی، و انقطاع کلی از ما سوی الله و کثرات موهومه نائل نشود ، ذات احدیت  
بتوحید عیانی بر او تجلی و ظهور ننماید، و بمظهریت تامه جمیع اسماء الهی ، که مستلزم  
خلافت کبرای اوست دست نیابد، و ببقای پس از فنا، که طبق حدیث مذکور هدف خلقت  
است نرسد . برخی از عارفان این مرتبه از انقطاع و فنا را عبارت الاخری از کفر حقیقی  
دانسته اند و چون کفر حقیقی عبارت از پوشیدگی کامل تعینات امکانی و کثرات مجازی، در  
برابردید و نذر وحدت نگر عارف است، بنابراین حقیقت را تعبیری لطیف از آن فنای حقیقی  
در ذات احدیت مطلقه میدانند، که بوسیله این پوشیدگی سراسری، کلیه تعینات ممکنه و  
کثرات متفرقه، از نظر عارف محو و نابود شده . بجامعیت صفات جلال و جمال آراسته و  
متصف میگردد، و از این دقیقه لطیفه صدق عبارت بوعلی سینا - شیخ فلاسفه مشاء - در  
پاسخ سؤال ابوسعید ابوالخیر که از او پرسیده بود :

دلنی علی الطریق، یعنی مرا براه یاراهبری دلالت کن، و بوعلی نوشت : « الخروج  
عن الاسلام المجازی والدخول فی الکفر الحقیقی » آشکارا میشود . پس اتصاف کامل بصفات  
و اخلاق الهی، وقتی انسان را حاصل آید که بفنا و انقطاع، و عبور از پلهای مجازات نائل و  
بدین فوز عظیم، دستگارشده باشد . در اینصورت نیز شریعت و طریقت، در منتهی الیه با او  
بوده، بدون حفظ و رعایت ایندو، حقیقت که مقصود بالذات و غایت آمال هر سالک است،  
به تحقق نرسد و هم پس از نیل بحقیقت ، از شریعت و طریقت بی نیاز نگردد ، زیرا حقیقت  
بمثابه باطن و روح ایندو میباشد ، که بدون تلبس و تجسد بدانها موجود نخواهد شد ،  
و بدین ملاحظه طریقت را میتوان برزخی میان شریعت و حقیقت تصور کرد و شیخ شبستر  
نیز در این مورد فرماید :

شریعت، پوست، مغز آمد حقیقت	میان این و آن ، آمد شریعت
چو عارف ، بایتمین خویش پیوست	رسیده گشت مغز و پوست بشکست

بدیهی است مراد ناظم گلشن راز ، از شکست پوست نه اینست که رعایت و حفظ  
شریعت در مقام وصول بحقیقت - چنانکه برخی عقیده دارند - خود بخود منتفی و بی مورد  
است ، بلکه مراد وی اینست که پس از رسیدن بحقیقت، چون عارف واصل را کمال اخذ فیض  
حاصل آمده، لاجرم باید به مهتدیان طریقی، و مبتدیان سلوک راه حق را بنماید و در مقام



زهری و دلالت، لزوم نحوه عمل بمقتضای احکام شریعت و طریقت چنانکه در ابتدای سلوک داشت ویراشکسته و نقض میشود، و عمل عارف بمقتضای شریعت و طریقت، بکیفیتی کامل و تمامتر ظاهر میگردد.

چنانکه فی المثل کسیکه از راهی رفته و بمقصد رسیده است، اگر همان راه سپرده را دوباره برود، چون در هر گام خطرهای آنراه را نگریسته، و در هر منزل بصعوبت طریق آگاه است، این خطر و سختیها اشکالی برایش بوجود نمیآورد و آگاهانه بطریق ادامه میدهد، بی آنکه خطری ویرا تهدید کند و بجاده سردرگمی افتد. پس اهتمام سلوک نخستین که بمنزله پوست باشد، در مرتبه وصول بحقیقت شکسته میشود و اهدیت سلوک در شریعت و طریقت بمصداق: «العالی لایعتنی الی الدانی» برای وی منتفی است، اما بجهت فیض بخششی بجهتدیان و دلالت آنان عمل باحکام تا فرارسیدن مرگ، او را بنحو کامل واجب الرعایه می باشد، ولی پوست صعوبت این راه بر او که بمغز رسیده است، شکسته میشود و با عمل بکمال کیفیت بشریعت و طریقت بمثابه چراغ فروزانی، سبب نجات و رستگاری دیگران خواهد شد. اینست که حضرات ائمه معصومین، و نیز نفس نفیس حضرت ختمی مرتبت، که واجد مستتها مراتب کمال عرفانی و علمی بودند دقیقه ای از شرع و طریقت را فرو نمی گذاشتند، بلکه در مقام عمل بایندو چنان بی خویش و محو و مستغرق بودند که گاه عبادت تیر پیکان دار را از تن آنان بیرون می آوردند و احساس تألم نمی کردند.

پس خلاف نظر برخی از مفسران و شارحان که معتقدند، شریعت و طریقت نردبانی است که پس از صعود از آن و رسیدن بهام، بی مصرف و غیر لازم است، باید برای صعود مبتدیان و مهتدیان از آن استفاده کرد، بعلاوه این مثل هم با مثل مطابقتی ندارد، زیرا صعود معنوی بحقیقت را با صعود ظاهر و وضعی به بام که دارای مغایرت کلی می باشد، نمی توان بصورت مشابه و شبهه به بکاربرد و بتول مولانا: از قیاسش خنده آمد، خلق را.

### تذکر لازم:

پس از وصول بمقام بتاء وطنی منازل غایی عرفان، و شهود ذات که مقام صعود عبارت دیگر آن است و عبور از مراتب فنای افعال و صفات و ذات، یعنی موجود مسموم و محق، بمقام تمکین میرسد و عارفان بدین مرتبه «صحو» می گویند و زبان حال چنین واصلی عبارت: «من رأنی فقد رأی الحق» میباشد، که حضرت ختمی ص بدان جایگاه قدم نهاد، و بحق احدیت الجمع و نقطه انتهار رسید.

اما اگر سالکی بر اثر تجلی انوار حق مستور العقل و دیوانه و شگرت گردید، بر چنین کسی که در حالت استغراق باقی مانده و عقلش زایل شده باتفاق علماء شریعت و فقیهان مذاعب خمسہ اسلامی، عمل باحکام، و انجام فرائض و طاعات واجب نیست، زیرا اعمال مزبوره مستلزم وجود عقل است و شخص مستغرق یا دیوانه از این حیث مرفوع التلم میباشد، ولی هر کسی بداعیه وصول بدین حالت نمیتواند بتترك طاعات گوید و از انجام اوامر و نواهی شرعی سر باز زند، و در مورد دیوانه حالان عشق لایتناهی حضرت الهی و ظهور اعمال و سخنان عجیبه درباره آنان رسیده است که: «لایقتدی بهم، ولاینکر علیهم» یعنی بآنها پیروی نتوان کرد، و انکار آنانهم روانیست.